

یادداشتی به بهانه اقبال عمومی به عرفان؛

در کنار عارفان درد و رنج ها از یاد می رود

سطح انرژی عارفان بسیار بالاست؛ از این رو انسان‌ها در کنار آنها حال خوش و خوبی را تجربه می‌کنند و دردها و رنج‌های خود را از یاد می‌برند. گویی پیرامون یک عارف را فضایی اثری و راز آمیز فراگرفته است و هرکس در جاذبه مدار شخصیت او قرار می‌گیرد، خواه ناخواه هیجانات مثبتی را در خود احساس می‌کند.

به گزارش سایت خبری پرسون، عارفان راستین عموماً انسان‌هایی شاد و شگفته‌اند و از نیروی بردباری و پذیرش عظیمی برخوردارند، به گونه‌ای که در بحبوحه همه مشکلات و دشواری‌ها نیز خندان لب و گشاده رو هستند. سطح انرژی عارفان بسیار بالاست؛ از این رو انسان‌ها در کنار آنها حال خوش و خوبی را تجربه می‌کنند و دردها و رنج‌های خود را از یاد می‌برند. گویی پیرامون یک عارف را فضایی اثری و راز آمیز فراگرفته است و هرکس در جاذبه مدار شخصیت او قرار می‌گیرد، خواه ناخواه هیجانات مثبتی را در خود احساس می‌کند. همین نکته همواره باعث شده است که افراد دردمند و رنج‌دیده، به سودای دستیابی به آرامش و شادی، به عارفان پناه ببرند و در دوره‌هایی مانند قرن هفتم که مغولان به ایران حمله کردند، بسیاری از انسان‌ها، برای در امان ماندن از آن همه درد و رنج، به عرفان پناه بردند.

در زمانه ما نیز همین اتفاق افتاده است و افراد گوناگون، با انگیزه‌های مختلف، به عرفان و به ویژه به مولانا روی آورده‌اند. در نگاه نخست به نظر می‌رسد که روی آوردن افراد فراوان به عرفان حادثه مبارکی است، اما باید دانست که این اقبال عمومی، هم برای این افراد زیان‌بار است، هم برای عرفان، هم برای جامعه ایرانی. افرادی که بدون استعداد عرفانی، از بد حادثه، به عرفان پناه می‌برند، در آغاز کار، تا حدی به اندک آرامشی دست می‌یابند، اما به سبب فقدان استعداد عرفانی، نمی‌توانند به طور کامل دل به مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی عارفان بدهند و با طیب خاطر از ریاضت‌ها و عبادت‌ها و درون‌نگری‌های عارفان پیروی کنند؛ از این رو در درون خود انواع تعارض‌ها و تضادها را تجربه می‌کنند و به مرور به غم و اندوه دچار می‌شوند؛ زیرا که سلوک عرفانی برای آنها امری وارداتی و غیر اصیل است و با ویژگی‌های روانی‌شان هماهنگ نیست.

گذشته از این، چنین کسانی، به مرور عرفان را هم به ابتذال و انحطاط دچار می‌کنند؛ چراکه آنها به خاطر فقدان استعداد عرفانی، نمی‌توانند خود را تا بلندای عرفان برکشند؛ از این رو عرفان را تا سطح اندیشه و توانایی خود فرومی‌کشند و همه عظمت و شکوه آن را از بین می‌برند. یک دلیل آنکه از قرن هفتم به بعد، عرفان اسلامی، به سرعت روی در انحطاط و ابتذال نهاد، همین اقبال عمومی افراد به آن بود.

افزون بر اینها اقبال عامه به عرفان امری خصوصی را به امری عمومی تبدیل می‌کند و همیشه تبدیل امور ویژه به مسائل عمومی دارای خطراتی است، از جمله اینکه نظم جامعه و توازن و تعادل آن را به هم می‌زند و خلأهایی پرنشدنی را در آن پدید می‌آورد. نکته بسیار مهم این است که عرفان از نظر شخصی می‌تواند بسیار تعالی‌بخش و ارزشمند باشد، اما اگر عرفان به صحنه عمومی جامعه کشیده شود و وجهه همت غالب افراد جامعه قرار گیرد، می‌تواند بسیار آسیب‌رسان و خطرناک باشد. عناصری در عرفان هست که دشمن آبادی و رشد جامعه هستند، مانند ارادت و سرسپردگی، ولایت، تسلیم، فنا، زهد و نظایر آنها. روشن است که هرگاه پای عرفان به سیاست و کشورداری باز شود، همین عناصری که از نظر شخصی می‌توانند رشددهنده باشند، جامعه را به قهقرا و انحطاط می‌کشانند و نظم و نظام ملک و ملت را مختل می‌سازند و مردمان جامعه را عمیقاً اندوهناک می‌سازند.

افرادی که به هر دلیل به عرفان روی می‌آورند، باید هم برای منافع خود، هم برای مصالح جامعه و هم برای حفظ عرفان از تباهی، با یک خودشناسی واقع‌بینانه، تکلیف خود را روشن کنند و اگر دیدند استعداد عرفانی ندارند، بیهوده خود را با عرفان درگیر نکنند. آنها می‌توانند از زیبایی‌های هنری سخنان عارفان و از تعالیم اخلاقی آنها بهره بگیرند، ولی باید مراقب باشند که «نقاب عرفان» بر چهره نزنند که نمایش یک عارف را بازی کردن هم نوعی از خودبیگانگی است. ZWJ&

نویسنده: ایرج شهبازی